



هر اتفاقی، ردّپایی به جا می‌گذارد نگاهی به اجرای گروه دارکوب سلام ریاضی

مردم را به سالن می‌آورند تا در نهایت موسیقی خودشان را ارائه دهند. از یک ساعت و بیست دقیقه کنسرت، بهداد چیزی حدود ده دقیقه قطعه‌ای را اجرا می‌کند (می‌خواند) و می‌رود ولی از آن طرف دارکوب با حفظ جایگاه خود در همین ده دقیقه، یک ساعت و ده دقیقه دیگر؛ زمان و مخاطب را از آن خود دارد، به این معنی که شنوندگان و بینندگان عزیز یک ساعت و ده دقیقه موسیقی‌ای را به لحاظ شنیداری دارند تجربه می‌کنند که کم‌تر در زندگی شان جریان داشته است. اگر از میان این چهار هزار نفر، پنجاه نفر هم به این سبک از موسیقی تمایلی نشان دهند، دارکوب توانسته کار خود را با موفقیت انجام دهد.

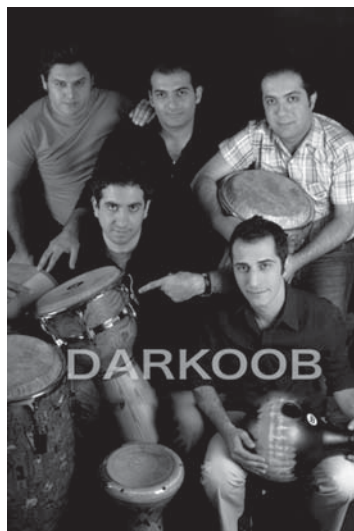
برای رساندن حرف نو و سالم به گوش مردم چیزی بهتر از زبان و ادبیات خودشان نیست. این کار را دارکوب به خوبی انجام داد. این عمل اگر یک گروه موسیقی پاپ انجام دهد، زیر ذره‌بین انتقاد قرار می‌گیرد، چون آن‌ها خود؛ علاوه بر جنس موسیقی‌شان، با کاراکتر و حواشی اعضای خود، قابلیت آوردن مردم را به سالن دارند. پس در این وضعیت اگر آش شور [تر] شود، معلوم خواهد شد که مقصر کدام آشپز است.

کوبه‌ای بودن یا ریتم را اساس کار قرار دادن، به معنی دست زدن و حرکات موزون نیست. گو این که ریتم‌هایی که دارکوب انتخاب کرده بود مناسب این موضوع نبود و اصلاً مگر باید باشد؟

استفاده از عناصر تصویر و نور برای مهیج کردن برنامه مثبت است، اما این کنسرت - که طبیعی هم به نظر می‌رسد - فاقد پختگی

بخش اعظمی از قطعات، کوبه‌ای و ریتمیک هستند ولی از طرفی در برخی از آن‌ها با حضور کمانچه، ترمپت و خواننده نه نقش افکت‌های صوتی و بخش همراهی‌کننده که ملدی را به گوش می‌رساند، ملدی‌هایی که اغلب قابل زمزمه اند.

قشر غالب مردم در این جامعه با تنوع موسیقی روبرو نیست. شنوایی در این جا محدود به موسیقی‌های صدا و سیما و دانلد‌های اینترنتی‌ست که اغلب آن‌ها فاقد مؤلفه‌های منطقی چیدمان هستند. در زندگی روزمره‌ی مردم کم‌تر موسیقی‌ای مثل موسیقی گروه دارکوب شنیده شده است. حضور جمعیتی [که کم‌تر موسیقی‌دانی در آن دیده می‌شود] نزدیک به چهار هزار نفر برای شش اجرا در سه شب اگر هم بخشی از این مخاطبین به خاطر حضور یک چهره‌ی پایبولار و مردمی باشد، موفقیت برای یک گروه به حساب می‌آید. این ایراد گروه دارکوب نیست. آن‌ها به واسطه یک چهره‌ی سینمایی - تلویزیونی،



گروه دارکوب با اعضای اصلی همایون نصیری (پرکاشن)، امید حاجلی (ترمپت - پرکاشن)، بابک بروجردی (کیبورد)، دارا دارایی (گیتار باس) و نوازندگان مهمان؛ وحید روحانی (پرکاشن)، بهرام آفاخان (گیتار فلامنکو)، پیام رونق (دی جی ری‌دی)، شروین مهاجر (کمانچه) و خوانندگان مهمان حامد بهداد و حسن نجف طی روزهای ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ خرداد ۸۷ هرشب در دو نوبت ۱۹ تا ۲۱ و ۲۱ تا ۲۳ بهای بلیط ۱۵۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ تومان در سالن اریکه ایرانیان به روی صحنه رفت. مدت زمان این کنسرت که حدود یک ساعت و بیست دقیقه به طول انجامید قطعات دارکوب، آفر، آفتاب، سلیگا، کوچه لُر، جادو، انسان، تربت و چند قطعه فلامنکو اجرا شد.

گروه دارکوب تا پیش از این کنسرت در تاریخ‌های دیگری نیز قرار بود که به اجرای برنامه بپردازد. سابقه شکل‌گیری این گروه بر می‌گردد به سال ۸۶ برای فستیوالی در فرهنگ‌سرای هنر. زمزمه‌ها برای حضور افراد مختلف در این گروه تا پیش از این کنسرت ادامه داشت اما نهایتاً در این سه شب فقط شاهد حضور افراد نام برده بودم. مقوله‌ی نقد برای گروهی مثل دارکوب که برای اولین بار چنین اجرای عمومی داشته است را جایز نمی‌دانم. چون حداقل بحثی که به میان می‌آید؛ نقد گروه دارکوب است با گروه دارکوب. پس نقد را می‌توان موکول کرد به آینده‌ای که در آن دارکوبی‌ها را با اجرای کنسرت‌ها و ارائه‌ی سی‌دی‌ها ببینیم. همایون نصیری به عنوان سرپرست گروه و نوازنده، ژانر موسیقی گروه را کوبه‌ای می‌داند.

این تهییج کننده بود. چیدمان ارکستری قطعات، بدون هرگونه پیچیدگی و شلنگ تخته انداختن، همه چیز را در عین سادگی، برای مخاطبین مفهوم و گوش نواز می کرد (استناد به زمزمه‌های مردم بعد از کنسرت در راه پله‌های سالن).
دارکوب با هر ابزاری، کارنامه‌ای درخشان و مخاطبینی نو و تازه نفسی (که دغدغه‌ی موسیقی‌دانان متفاوت کار و جوان امروز است) را برای خود ساخت تا حامیان و علاقه‌مندانش آرزوی موفقیت‌های بیشتر برای دارکوب داشته باشند. من نیز.



سیبلیوس و بیزه؛ دارو یا سمّ نگاهی به اجرای ارکستر سمفونیک تهران محسن ثقفی*

با شروع قسمت اول برنامه بارقه‌های امیدوارانه‌ای در مورد آینده ارکستر به گوش رسید. پس از سال‌های متمادی بادی برنجی‌های ارکستر، ناکوک صدا نمی دادند، نوانس‌ها تقریباً هماهنگ و سر ضرب‌ها رعایت می شدند. لازم به ذکر است که شنوندگان موسیقی انتظار رعایت اصول جمله‌بندی‌ها و اجرای موسیقی کلاسیک را که از یک ارکستر انتظار می‌رود، سال‌هاست به دست فراموشی سپرده و صرفاً اجرای سر ضرب‌ها و کوک بودن ارکستر تنها توقعی است که شنوندگان حرفه‌ای از ارکستر سمفونیک تهران دارند که متأسفانه این توقعات ناچیز هم به ندرت برآورده می‌شود. اولین قطعه‌ای که شنیده شد، قطعه معروف و بسیار سخت «فنلاندیا» اثر یان سیبلیوس بود. این قطعه که تجربه اجرای آن در ایران تقریباً به صفر می‌رسد قطعه ایست با بافت بسیار پیچیده هارمونیک که تأکید بسیار زیادی بر سازهای بادی برنجی دارد و اجرای آن مستلزم حضور نوازنده‌های بسیار ماهر و حرفه‌ای است. این دسته از سازهاست، التزامی که در ارکستر سمفونیک تهران وجود خارجی ندارد. ارائه اجرای نامطلوب و وجود سازهای قدیمی و نامرغوب که مزید بر علت به نظر می‌رسد را باید از دو منظر دید: ۱- اینکه رهبر قصد تمرین و تقویت این دسته از سازها در یک اثر ارکسترال را داشته که بهتر می‌نمود در

ایام تمرینات روزانه بسنده می‌شد و تا زمان صحت و سلامت اجرا به روی صحنه نمایش داده نشوند ۲- اینکه نمایش قدرت بی قدرتی این گروه از سازها که تنها به دلیل تصمیم عجولانه رهبر در انتخاب رپرتوار می‌تواند صورت بگیرد. اما نکته جالب و عجیب در اجرای فنلاندیا توسط این ارکستر، رعایت کوک و سر ضرب‌های قابل قبول نسبت به گذشته بود که این مسئله بیانگر زحمات درخور ستایش رهبر جدید ارکستر سمفونیک تهران آقای صهبایی در تمرین‌ها و توانایی ایشان در هدایت ارکستر است. زحماتی که متأسفانه در بخش دوم به هدر رفت. مشخصه‌های بارز این اثر کرشندوهای سریع و با گستره‌ی ppp تا fff، آکسان‌های قوی همراه با تنوتوهای مشخص (Tenuto)، آکوردهای چندصدایی مشخص و تفکیک شده و نیز بالانس بسیار دقیق صدای سازها در کنار هم هستند که ارکستر سمفونیک تهران هیچکدام از این پارامترها را به طور دقیق رعایت نکرد (که البته چنین انتظاری هم نمی‌رفت) و تنها کوک بودن تقریبی سازهای بادی برنجی و سر ضرب بودن آکوردها قوت اجرای این قطعه بود که با توجه به پیشینه‌ی این گروه نشان از پیشرفتی خارق‌العاده دارد و علاقه‌مندان به بقا و ادامه حیات تنها ارکستر سمفونیک کشور را به آینده‌ای روشن امیدوار می‌سازد. پیشرفتی که یکی از دلایل حضور نوازندگان جوان علاقه‌مند ولی بی‌تجربه بوده و در صورت آموزش صحیح و مستمر، توان بروز استعدادهای نهفته خود را خواهند یافت. دومین قطعه‌ی بخش اول برنامه، اجرای «قوی توئونلا» اثر دیگری از یان سیبلیوس بود. عدم رعایت اصول تعویض رجیستر در زهی‌ها، علی‌رغم سعی وافر نوازندگان در نگه داشتن کوک از مشخصه‌های بارز آغاز قطعه بود. مشخص نبودن صدای کنترباس‌ها در میزان آغازین قطعه و نیز ورود ناگهانی صدای ویلن‌ها در بخشی که به اجرای نُت‌های کشیده در رجیستر زیر (تریبل) می‌پردازند یادآور کُلاژی از صداهای تفکیک شده بود. اتفاقی که در ضبط‌های استودیویی

به صورت ضبط بخش به بخش و در نهایت میکس آن‌ها می‌افتد (عدم وجود یک‌دستی صوتی که مشخصه اجراهای زنده است). این اتفاق با ورود صدای گرانگله بارزتر رخ نمود. نوازنده گرانگله بخش تکنوازی خود را بدون توجه به اتمسفری که زهی‌ها با بی‌دقتی به ایجاد آن پرداخته بودند اجرا نمود و در تکمیل کلاژ ذکر شده به ایفای نقش پرداخت. البته اجرای زیبایی تکنوازی ویلنسل که توسط نوازنده خوب کشورمان آقای مجید اسماعیلی انجام شد را نیز باید مدنظر داشت. عدم رعایت درست دیمینوتدوها (Diminuendo) توسط بخش‌های زهی که به منظور ایجاد یک بافت پلی‌فونیک و کنترپوانتال طراحی شده نیز از وجوه منفی اجرای این اثر بود. پیستیکاتوهای غیرهمزمان که به آشفنگی صوتی می‌انجامید، قطع ناگهانی صدای طبل باس و ناکوک بودن ساز هارپ که نوازنده توانایش سعی می‌کرد با مهارت خود ضعف این ساز دفرمه شده و قدیمی ارکستر را بیوشاند نیز از نکته‌های قابل ذکر دیگری هستند. شاید تنها نوازنده‌ای که صدای سازش را با کل اثر تطبیق می‌داد، نوازنده تیمپانی بود.

«والس غمگین» اثر معروف و زیبای دیگری از یان سبیلیوس، سومین قطعه‌ای بود که توسط ارکستر سمفونیک تهران اجرا شد. پیستیکاتوهای دقیق و همزمان آغاز قطعه به ایجاد حس امیدوارکننده‌ای منجر می‌شد. حسی که به واسطه آن می‌توانستید چشمانتان را ببندید، به پشتی صندلی تکیه دهید و امید به شنیدن یک موسیقی خوب داشته باشید. اما دریغاً دریغ که قصر امیدهایتان به ناگاه فرو می‌ریزد و صدای پاساژهای پیستیکاتوی ویلنسل‌ها سبب گشودن چشمانتان می‌شود، کمر از پشتی صندلی جدا می‌کنید، به جلو خم می‌شوید تا از آنچه می‌شنوید مطمئن شوید. آری منطبق نبودن اجرای نوازندگان ردیف آخر گروه ویلنسل‌ها با رهبر و تأخیر باورنکردنی آن‌ها سبب این مشکل به نظر می‌رسید، و تکنوازی فلوت و کلارینت تنها نقطه عطف اجرای این قطعه بود.

سوئیت شماره یک کارمن اثر «ژرژ بیزه»

چهارمین و آخرین قطعه‌ی قسمت اول برنامه بود که ارکستر به اجرای آن پرداخت. شروعی فریبنده با ترمولوهای نسبتاً دقیق و کوک قابل قبول هورن‌ها، ترمولوهای مطلوبی که زهی‌ها که در آغاز پرلود ارائه دادند، در ادامه به چنان آشفنگی رسیدند که مطلوبیت آغازین را از یاد برده شد. هورن‌ها که ورودی مطمئن را به شنوندگان هدیه دادند در میانه کار به دیسونانس‌های دوم یک پرده‌ای و نیم پرده‌ای اشاراتی کوتاه و گذرا داشتند. توبا و ترومبون‌ها در اجرای استکتاتوی پایانی که همراه ضربی‌ها بود، آکسان لازم را اعمال نکردند.

«آراگونز» که از معروف‌ترین قطعات سوئیت کارمن است (رقص مشهور اسپانیایی)، با هنرنمایی ویژه ساز تمبورین شبیه‌های به وجود آورد گویا بیزه این قطعه را کنسرتویی برای تمبورین در نظر گرفته است، به گونه‌ای که صدای بسیار قوی این ساز تمامی سازها را تحت شعاع قرار داده بود. بادی‌های چوبی، تکنوازی‌های خود را به خوبی اجرا کرده و حداقل ملودی‌ها را آنگونه که بود به گوش می‌رسانند. پیستیکاتوهای هنرمندانه زهی‌ها! بطور معجزه‌آسایی سرضرب بودند که به خاطر ریتم و تمپوی قطعه بود. هارپ قدیمی و معیوب ارکستر که سال‌ها در انبار خاک خورده در ابتدای «اینترمتسو» به شبیه‌سازی صدای سازهای بومی کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا پرداخت. البته نوازنده جوان فلوت در تکنوازی خود، تا حدی به تلطیف این فضا کمک کرد. همراهی مناسب کلارینت با زهی‌ها و همچنین اجرای خوب اُبا، بافت پلی‌فونیک و کنترپوانتالی که برای سه ساز بادی چوبی (فلوت، کلارینت و اُبا) طراحی شده بود، از یکدستی لازم برخوردار نبودند و اصواتی درهم و مغشوش را به گوش می‌رسانند.

در «سگودیل» فاگوت‌ها در همراهی اُبا چنان اجرایی را ارائه دادند که گویی بخشی از موسیقی محصولات کمپانی والت‌دیسنی صورت می‌گرفت. اساساً عدم رعایت نوانس‌ها در ادامه بخش‌های مختلف از اشکالات مرسوم این اجرا منظور می‌شدند که طرح

یکایک این موارد از حوصله مقاله خارج است و تنها به شرح موارد زیر می‌پردازم.

رپرتوار برنامه به قدری سنگین و سخت بود که نوازندگان بعد از اجرای بخش‌های آغازین از رهبر تبعیت نکرده و هریک به اجرای تنها نت‌های خود اکتفا کردند. متأسفانه ارکستر سمفونیک در پی آثار سفارشی و ضعیف طی سال‌های اخیر به میزان قابل توجه‌ای از استاندارد خارج شده و توانایی سابق را از دست داده است. از آقای صهبایی با پیشینه و سابقه فعالیت موسیقایی‌اش، دور از ذهن می‌نمود که چنین رپرتوار سنگینی را در یک برنامه جای دهند. البته اگر این ارکستر با ارکسترهای درجه دو یا سه اروپایی برابری می‌کرد بطور قطع مشکلی پیش نمی‌آمد. اما ارکستر سمفونیک تهران که پس از سی سال نگاه غیرموسیقایی مسئولین دولتی و پس از یک دوره بیماری و جابجایی گسترده نوازندگان و جایگزین شدن نوازندگان جوان با استعدادهای درخشان ولی بی‌تجربه، اکنون به یک ثبات نسبی رسیده است، توان اجرای چنین برنامه‌ای را ندارد. شاید بهتر باشد رپرتوار این ارکستر را تا مدتی به اجرای آثار سبک‌تر اختصاص داد تا این تنها ارکستر سمفونیک ایران که با امکانات دولتی گردانده می‌شود، جانی تازه یافته و بتواند دوران درمان خود را به سلامتی پشت سر بگذارد. وجود چنین نقدهایی، نه به منظور تخریب چهره و ناامید کردن دست‌اندرکاران ارکستر بوده، بلکه از سر دلسوزی و علاقه به بقا و بالندگی آن است. حضور آقای صهبایی در مسند رهبری ارکستر سمفونیک تهران از آن رو غنیمت است که ایشان خود از اعضای سابق و علاقه‌مند همین ارکستر بوده و پس از تجربیات و تحصیلات، اکنون با دلسوزی بیشتری به هدایت این ارکستر می‌پردازند. باشد که شاهد اجراهایی در حد استانداردهای جهانی از ارکستر سمفونیک تهران، این تنها امید موسیقی‌دانان ایران به تنفس موسیقی کلاسیک باشیم.

* فارغ تحصیل کارشناسی موسیقی و

پژوهشگر موسیقی